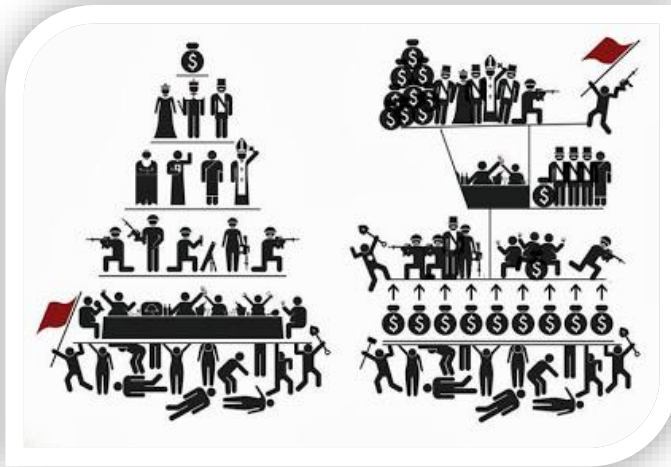


# تحلیل طبقاتی مارکس و اقتصاد

ریچارد ولف



ترجمه‌ی احمد سیف



تحلیل طبقاتی تاریخی درازدامن تر از علم اقتصاد دارد. برای نمونه، پیش از ظهور اقتصاد مدرن، متفکران عهد عتیق در یونان، جامعه‌ی خود را با تقسیم افراد به گروه‌های متفاوت براساس ثروت‌شان بررسی کرده بودند. برای آن‌ها درک مناسبات بین طبقات برای بهبود جامعه اساسی بود و بحث‌شان هم برسر این بود که آیا ثروت را باید به تساوی تقسیم کرد یا خیر. اگرچه تحلیل طبقاتی تاریخ درازدامنی دارد ولی تعریف واحدی از طبقه که مقبولیت همگانی داشته باشد نداریم. علاوه بر تعریف بر مبنای دارایی - اغنیا و فقرا - نظریه‌پردازان علوم اجتماعی هم تعریف براساس قدرتی را که گروه‌های مختلف در اختیار دارند به دست داده و برسر این مباحثه کرده‌اند که آیا قدرت را باید به‌طور مساوی تقسیم کرد (در تعاریف مختلف از دموکراسی) یا آن که تقسیم قدرت نابرابر باشد (نخبگان، شاهان، و غیره).

برای آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، به‌عنوان آغازگران اقتصاد مدرن، تحلیل طبقاتی در کانون بررسی‌ها قرار داشت. مشاهده کنید که ریکاردو در ابتدای کتاب اصول اقتصاد سیاسی مالیات‌ستانی چه می‌نویسد: «تولید زمین... بین سه طبقه در جامعه تقسیم می‌شود». ریکاردو این طبقات را به صورت مالکان زمین، مالکان سرمایه (ماشین‌آلات و ابزارها) و مالکان نیروی کار که در واقع کارها را انجام می‌دهند بررسی کرد. او ادامه می‌دهد «مسأله‌ی اساسی اقتصاد سیاسی مشخص کردن قوانینی است که این توزیع را سامان می‌دهد». همانند بسیاری از متفکران قبل و بعد، ریکاردو معتقد بود برای درک جامعه لازم است که طبقات اصلی تشکیل‌دهنده‌ی آن را بشناسیم و ماهیت وابستگی متقابل و تضادهای بین آن‌ها را درک کنیم. طبقه و تفاوت‌های طبقاتی در واقع موضوع اساسی اقتصاد کسانی بود که اقتصاد مدرن را پایه‌گذاری کرده بودند.

اما چرا تئوری‌های اقتصادی مسلط امروزی - اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد کینزگراها - از تحلیل طبقاتی چشم‌پوشی می‌کنند؟ در واقع آن‌ها در واکنش به آن‌چه مارکس پس از ریکاردو با تحلیل طبقاتی کرد به چنین کاری دست می‌زنند. مارکس با تکیه بر تغییراتی که در تحلیل اسمیت و ریکاردو ایجاد کرد تحلیل طبقاتی را در جهت

تازه‌ای سوق داد. او هم‌چنین تحلیل تازه‌ی طبقاتی خود را با نقد سرمایه‌داری درهم آمیخت. برعکسِ مارکس، اسمیت و ریکاردو از تحلیل طبقاتی خود به نفع سرمایه‌داری استفاده کرده بودند.

مارکس انسان رادیکالی بود که از توزیع نابرابر دارایی و قدرت در جامعه خود انتقاد می‌کرد. همانند دیگر منتقدان اجتماعی، مارکس مدافع مالکیت جمعی، توزیع برابر درآمدها و دموکراسی به‌عنوان اساس عدالت اجتماعی بود. این مفهوم قدیمی طبقه براساس دارایی میراث مارکس از گذشتگان است. او از اقتصاد اسمیت و ریکاردو هم بهره گرفت چون برای تحلیل طبقاتی آن‌ها ارزش قائل بود. او هم‌چنین مدافع تعریف طبقه براساس قدرت بود. ولی مارکس باور داشت که این تعاریف از طبقه ناکافی‌اند. او تحلیل طبقاتی تازه‌ای به دست داد تا جنبش‌های توده‌ای برای رسیدن به عدالت اجتماعی را با بینش‌ها و استراتژی‌هایی برای ایجاد جوامع عادلانه، برابری طلب و دموکراتیک تجهیز کند.

مارکس، در تحلیل طبقاتی تازه‌ی خود، طبقه را نه براساس ثروت، درآمد و یا قدرت، بلکه بر مبنای مازاد تعریف کرد. بحث اصلی مارکس این بود که در همه‌ی جوامع بخشی از مردم قوای ذهنی و جسمی خود را صرف تولید کالاهایی می‌کنند که بسی بیش‌تر از چیزی است که خودشان مصرف می‌کنند یا به صورت مواد اولیه و ابزارها در تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد. این میزان اضافی را مارکس مازاد نامید. جوامع مختلف براساس شیوه‌ای که این مازاد را سازمان‌دهی می‌کنند با یک‌دیگر تفاوت دارند، یعنی چه کسانی تولید می‌کنند، به دست چه کسانی می‌افتد، و با آن مازاد چه می‌کنند؟

مارکس، با تمرکز بر روی مقوله‌ی مازاد، تعریف طبقه را تغییر داد. در کارهای او اشارات کم‌تری به گروه‌های افراد (اغنیاء، فقرا، کارگران، مدیران، حاکمان، بی‌قدرتان، و غیره) می‌شود. به عوض تأکید اصلی مارکس در مورد همه‌ی جوامع بر فرایندهای اقتصادی است که مازاد را تولید کرده تملک و توزیع می‌کند. «ساختار طبقاتی» یعنی

مجموعه‌ی مشخصی از این فرایندها. چون در زمان مارکس ساختار طبقاتی مسلط، سرمایه‌داری بود، آن چه که مارکس بررسی کرد، فرایندهای ویژه‌ی سرمایه‌داری برای تولید، تملک و توزیع مازاد است.

سرمایه‌داری کماکان مسلط است و تحلیل مارکس هم چنان کاربرد دارد. بد نیست به اختصار توضیح بدهم. سرمایه‌داران به کارگران درازای تولید محصول که بلافاصله و به طور کامل در تملک می‌گیرند وعده‌ی پرداخت مزد می‌دهند. سرمایه‌داران محصولات تولیدشده را در بازارها به فروش می‌رسانند و درآمدهای حاصل را به جیب می‌زنند. بخشی از درآمد سرمایه‌داران به صورت مزد وعده شده به کارگران درمی‌آید که کارگران از آن استفاده کرده و بخشی از چیزی را که خود تولید کرده‌اند از سرمایه‌داران خریداری می‌کنند. پس از پرداخت مزد و تأمین هزینه‌های مواد اولیه‌ی استفاده شده در تولید، درآمد باقی‌مانده، مازاد سرمایه‌داران است. در واقع، کارگران مازاد را تولید می‌کنند ولی به تملک سرمایه‌داران درمی‌آید.

همان‌طور که مارکس تأکید می‌کند در شیوه‌ی سازمان‌دهی مازاد، سرمایه‌داری همانند فئودالیسم و برده‌داری عمل می‌کند. برده‌ها بسیار بیش‌تر از آن‌چه از برده‌داران دریافت می‌کردند تولید می‌کردند. سرف‌ها بخشی از تولید خود را در تملک خود داشتند و بقیه - مازاد - را باید به لردهای فئودال تحویل می‌دادند. هر جا که کارگران مازادی تولید می‌کنند که به تملک دیگران درمی‌آید مارکس آن را «بهره‌کشی» نامید. به این ترتیب، از دید مارکس گذار از برده‌داری به فئودالیسم و پس از آن گاه به سرمایه‌داری، باعث رهایی کارگران از بهره‌کشی نشد.

مفهوم طبقه بر مبنای مازاد که از دید مارکس اساسی است ابزار تحلیلی بسیار قدرتمندی در اختیار کسانی قرار داد که بر اساس سنت مارکسی می‌کوشند به پرسش‌های سیاسی و اقتصادی پاسخ بدهند. حوزه‌ی بسیار مفیدی برای پژوهش بر این تمرکز کرده که چه گونه تغییرات در شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر اندازه‌ی مازادی که از کارگران به‌در برده می‌شود اثر گذاشته است. چه گونه کارگران و سرمایه‌داران بر سر

اندازه‌ی مازاد مبارزه می‌کنند و چه‌گونه عرضه، تقاضا، و قیمت کالاها و خدمات در بازار، مبارزه‌ی طبقاتی را انعکاس می‌دهد و بر آن اثر می‌گذارد. برای مثال، با سیر نزولی قیمت مواد غذایی و پوشاک، سرمایه‌داران راحت‌تر می‌توانند از میزان مزد پولی بکاهند و در نتیجه مازاد بیش‌تری از کارگران به دست بیاورند. یا به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، اگر تحولات سیاسی و فرهنگی باعث شود تا آگاهی طبقاتی کارگران بیش‌تر شود - یعنی اگر کارگران مقوله‌ی مازاد و بهره‌کشی را بفهمند - آنها از مازادی که به سرمایه‌داران تحویل می‌دهند خواهند کاست و یا حتی ممکن است بخواهند که مازاد نصیب خودشان بشود.

البته تحلیل مارکسی به بررسی این که برسر مازاد پس از این که نصیب سرمایه‌داران شد چه می‌آید، هم خواهد پرداخت. رقابت بین سرمایه‌داران و از طرف دیگر مبارزه‌شان با کارگران مطالباتی بر این مازاد تحمیل خواهد کرد. در نتیجه، برای مثال سرمایه‌داران ممکن است بخشی از این مازاد را به مدیران بدهند تا آنها مازاد بیش‌تری از کارگران زهکشی کنند. یا سرمایه‌داران ممکن است بخشی از مازاد را به وکلا بدهند تا در دادگاه از آنها دفاع کنند و یا بخشی را به مدیران پردازند که ماشین‌آلات تازه خریداری می‌کنند تا بتوانند در مقابل رقبا موفق شوند.

اقتصاد تحلیلی بر مبنای طبقه، بین کارگرانی که مازاد را تولید می‌کنند - «کارگران مولد» - و آن‌هایی که شرایط را آماده می‌کنند تا سرمایه‌داران مازاد را به جیب بزنند - (کارگران نامولد، برای مثال سرپرستان، وکلا و مدیران) تفاوت قائل می‌شود. نظر به این که کارگران مولد تولیدکنندگان مازادی هستند که سرمایه‌داران بخشی از آن را بین کارگران نامولد توزیع می‌کنند، این دو دسته اگرچه هر دو مزدبگیر هستند، ولی ارتباط متفاوتی با فرایند طبقاتی دارند. به این ترتیب، اقتصاددانان مارکسی می‌توانند به پرسش‌ها درباره‌ی تفاوت طبقاتی بین گروه‌های مختلف کارگران پاسخ بدهند کاری که دیگر اقتصاددانان نمی‌توانند انجام بدهند؛ چراکه فاقد تحلیل طبقاتی بر مبنای مازاد هستند.

اقتصاد مارکسی هم چنین می تواند بر خوردهای درونی بین فرایندهای طبقاتی را هم تبیین کند. این که مازاد چه گونه تولید و چه گونه تصاحب می شود در عین حال نشان می دهد که مازاد چه گونه توزیع می شود و برعکس. برای مثال، تشدید بهره کشی - افزودن بر سرعت کار، نظارت بیش تر بر کار، تقلیل پرداخت های اضافی - باعث افزایش تنش می شود که اغلب ضروری می سازد تا سرمایه داران بخشی از مازاد را صرف استخدام مشاوران بکنند که بتوانند به کارگران کمک کنند تا بتوانند با الکلسم، غیبت از کار و مسائل مشابه مقابله نمایند. هم چنین وقتی که سرمایه داران بخش بیش تری از مازاد را صرف خرید ماشین آلات می کنند. این کار بر تعداد کارگرانی که به کار گرفته می شود اثر منفی می گذارد و سرعت کار را تشدید می کند و در نتیجه نرخ بهره کشی بالا می رود. تحلیل طبقاتی نشان می دهد چه گونه قیمت کالاها، سود بنگاه ها، و درآمدهای فردی به فرایند طبقاتی بستگی دارد و بر آن اثر می گذارد. برای مثال وقتی کارگران موفق می شوند به زیان مازاد سرمایه داران مزد بیش تری بگیرند، سرمایه داران با تکیه ی بیش تر بر اتوماسیون، یا برون سپاری تولید در جایی که مزد کارگر کم تر باشد، و یا حتی بیکار کردن بخشی از کارگران به آن پاسخ می دهند. ممکن است استراتژی های دیگری در پیش بگیرند - در پیوند با سود بنگاه، قیمت ها، و یا مالیاتی که به دولت می پردازند که بر درآمدهای فردی اثر خواهد گذاشت.

آنانی که در سنت مارکسی تحلیل می کنند می توانند به مناسبات میان سیاست، فرهنگ و فرایند طبقاتی سرمایه داری هم پردازند. برای نمونه، سرمایه داران بخشی از مازاد را به صورت کمک به کارزارهای انتخاباتی و یا پرداختی به لایبست ها صرف می کنند تا آن ها بتوانند دولت ها را متقاعد کنند تا سیاست ها را به گونه ای تدوین کنند که آن ها بتوانند مازاد بیش تری از کارگران اخذ نمایند و یا صرف آن می کنند که رقبای سرمایه دار خود را شکست بدهند. ناگفته روشن است که این گونه توزیع مازاد پی آمدهای روشنی برای سیاست در جوامع سرمایه داری دارد. نمونه دیگر، وقتی «وال مارت» اخیراً دریافت که رأی دادگاه را به خاطر تبعیض و شیوه کاری غیرمنصفانه

باخته است که بر میزان مازادش اثر خواهد داشت، در اقدامی طبقاتی کوشید بخش بزرگ‌تری از مازاد را صرف هزینه‌های مطبوعاتی خود بکند. اگر به زبان ساده بگویم این پول صرف آن شد که رسانه‌ها در روایت‌هایی که منتشر می‌کنند و روایت‌هایی که ارایه می‌دهند هوای «وال‌مارت» را داشته باشند. علاوه بر ارایه‌ی تصویری مطلوب از وال‌مارت، توزیع این مازاد بر فرهنگ به‌طور کلی هم اثر خواهد داشت و در نتیجه توسعه‌ی جوامع از رسانه‌هایی که «وال‌مارت» می‌کوشد آن‌ها را وام‌دار خویش کند تأثیر خواهد گرفت.

اقتصاددانان مارکسیست می‌پذیرند که سرمایه‌داری اغلب به رشد تولید و مصرف منتهی می‌شود. ولی تحلیل آن‌ها در ضمن بر تناقضات موجود و بی‌عدالتی‌ها در توزیع نابرابر در نظام سرمایه‌داری هم تأکید دارد. به‌علاوه از هزینه‌ها و منافع سخن می‌گویند و نشان می‌دهند که چه‌گونه مشکلات اقتصادی سرمایه‌داری، از جمله بیکاری، اتلاف منافع طبیعی و انسانی، و بی‌ثباتی ادواری به‌عنوان پی‌آمدهای ناگزیر این ساختار طبقاتی ظهور پیدا می‌کند.

بررسی طبقاتی براساس مازاد، به متفکران سنت مارکسی امکان داده است تا حتی درباره‌ی اقتصاد پاسرمایه‌داری هم نظریه‌پردازی کنند. اقتصاد پاسرمایه‌داری از این جا شروع می‌کند که تغییر انقلابی اقتصادی به بهره‌کشی پایان می‌دهد، نه این که تنها شکل آن را تغییر بدهد. اگر این تغییر اتفاق بیفتد، در آن صورت کارگران که در واقع تولیدکننده‌ی این مازاد هستند می‌توانند آن را تصاحب و توزیع کنند. کارگران مولد در واقع هیأت‌ریسه‌ی خودشان می‌شوند و به‌طور اشتراکی مازاد تولید شده را تصاحب خواهند کرد. تصور کنید که بین دوشنبه تا پنجشنبه، کارگران کالا تولید می‌کنند. روز جمعه هم به سه فعالیت متفاوت به‌طور اشتراکی دست خواهند زد. بخشی از مازاد را به صورت مزد به خودشان می‌پردازند، بخشی صرف بازتولید ابزارها و موادی می‌شود که در تولید مورد استفاده قرار گرفت و آن‌چه را که باقی می‌ماند صرف حفظ این ساختار

طبقاتی تازه می‌کنند. این نوع ساختار طبقاتی بدون بهره‌کشی آن چیزی است که تحلیل طبقاتی مارکسی از آن تحت عنوان کمونیسم نام می‌برد. البته باید گفت که ساختار طبقاتی بدون بهره‌کشی، یک اتویبای خودکار نیست، و برای خودش مشکلات مشخص اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خواهد داشت ولی این مشکلات با آن چه که در تحت نظام سرمایه‌داری داریم تفاوت دارد.

اقتصاددانان مارکسی بحث می‌کنند که چه‌گونه فرایندهای طبقاتی، و فرایندهای دیگر، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، برای شکل دادن به تکامل جوامع سرمایه‌داری بر روی هم اثر می‌گذارند. آنان در تحلیل ساختار طبقاتی غیر بهره‌کشانه‌ی خود - در گذشته، در حال و در آینده- با دیگران تفاوت دارند. این مباحثات در طول نسل‌ها، باعث ظهور تحلیل اقتصادی متفاوت مارکسی بر مبنای طبقات شده است که تبیین‌های متفاوتی از سرمایه‌داری و کمونیسم به دست خواهد داد.

با این همه، تحلیل طبقاتی مارکسی در کتاب‌های درسی، روزنامه‌ها، کلاس‌های دانشگاه، و در آگاهی اغلب مردم غایب است و به جایش اقتصاد نئوکلاسیک و کینزی نشسته است. به جای این که از مباحثه بین دیدگاه‌های متفاوت به اقتصاد استقبال کنند، اقتصاددانان ارتدوکس از کنار گذاشته شدن مباحث بدیل و به ویژه تحلیل طبقاتی مارکسی دفاع می‌کنند. اقتصاد نئوکلاسیکی و یا کینزی درباره‌ی تولید، تصاحب مازاد، و توزیع مازاد سخنی نمی‌گویند. کاری که می‌کنند این است که وجود مازاد و وجود فرایند طبقاتی را انکار می‌کنند. به دانشجویان عمدتاً الگوهای نئوکلاسیکی و یا کینزی از این که اقتصاد چه‌گونه کار می‌کند آموزش داده می‌شود. اقتصاددانان عمل‌گرا هم از کاربرد آمارها و تکنیک‌های آماری به این الگوها بهره می‌گیرند. و نتایج بررسی‌های‌شان هم نه این که به عموم به‌عنوان پی‌آمدهای یک الگوی مشخص و از نظر طبقاتی کور ارایه شود بلکه به‌عنوان حقیقت در علم اقتصاد و کاربردش در همه جا ارایه می‌شود.

با این همه، تحلیل طبقاتی مارکسی با وجود کنار گذاشته شدن از مراکز رسمی، به رشد خود ادامه می‌دهد. مشکلات سرمایه‌داری در کنار مبارزه و مخالفت‌هایی که ایجاد



می‌کند هم‌چنان به ظهور منتقدان ادامه می‌یابد. بسیاری درمی‌یابند که نابرابری در توزیع ثروت، درآمد و قدرت در نظام سرمایه‌داری ناپذیرفتنی است. برخی راه خود را در تحلیل طبقاتی مارکسی می‌یابند که بر سازمان‌دهی اجتماعی این مازاد به‌عنوان راه دست‌یابی به بیش‌ها و استراتژی‌های ضروری برای گذار جوامع به فراسوی سرمایه‌داری تأکید می‌کنند.

**ریچارد وُلف** استاد اقتصاد در دانشگاه ماساچوست، امهرست، است. او از مؤلفان کتاب «دانش و طبقه، نقد اقتصاد سیاسی»، «اقتصاد، مارکسیسم علیه نئوکلاسیک‌ها»، «همه را به خانه برگردانیم، طبقه، جنسیت، و قدرت در خانوار مدرن»، «تئوری طبقاتی و تاریخ-سرمایه‌داری و کمونیسم در شوروی سابق».

اصل مقاله را در این پیوند بخوانید:

<http://dollarsandsense.org/archives/۲۰۰۶/۰۵۰۶wolff.html>